

# جهانی شدن و کثرت گرایی فرهنگی

دکتر وحید سینایی<sup>۱</sup>

غلامرضا ابراهیم آبادی<sup>۲</sup>

## چکیده

آیا تحولات اخیر جهانی که تحت عنوان «جهانی شدن» مفهوم سازی شده‌اند، اتخاذ چشم انداز گسترده تری را برای مطالعه فرهنگ و سیاست ضروری کرده‌اند؟ اگر چنین است، ویژگی‌های فرهنگ در عصر جهانی شدن کدامند؟ تافلر، کاستلز، گیدنز، رابستون، آلبرو و ... تعابیر و تفاسیر مختلفی در باب تحولات اخیر جهانی و جهانی شدن ارائه کرده‌اند که در این مقاله به آن‌ها اشاره خواهد شد. تا آن جا که به فرهنگ و جهانی شدن آن مربوط می‌شود، همنشینی کثرت و وحدت، از جمله ویژگی‌های بدیع این عصر به شمار می‌رود. «بومی شدن» یا «محلی شدن» جریان‌های فرهنگی در جوامع مختلف در مجموع به شکل گیری جهانی کثرت گرا - نه الگویی ساده از مرکز و پیرامون در عرصه فرهنگ

---

۱. مدیر دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

۲. پژوهشگر دفتر مطالعات سیاسی

جهانی - انجامیده است. ویژگی‌های کثرت‌گرایی فرهنگی در عصر جهانی شدن و رویکردهای به آن، هسته اصلی بحث این مقاله است.

#### مقدمه

بشریت با پایان هزاره دوم میلادی و ورود به هزاره سوم، در آستانه دوره تاریخی مدرن و تحولی شگرف قرار گرفته است. حوزه‌های مختلف زیست‌بشری از این تحول دوران‌ساز تأثیر پذیرفته و شکل‌بندی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع دستخوش تغییرات عمده‌ای شده است. «عبور از جامعه صنعتی به جامعه فراصنعتی»، «گذار از دنیای مدرن به دنیای پست مدرن»، «حرکت از سرمایه‌داری سازمان یافته به سرمایه‌داری سازمان نیافته» و «پایان تاریخ» از جمله تعابیر و عناوینی هستند که برای توضیح این فرایند و نتایج آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

در توضیح روند تحولات اخیر در دنیا و ارتباط داشتن یا نداشتن آن‌ها با گذشته، در یک سو، نظریه‌پردازانی قرار دارند که بر پایداری و ثبات مناسبات حاکم و پیوستگی آن با گذشته تأکید می‌ورزند. آنان معتقدند این روند ادامه تحولاتی است که از گذشته وجود داشته و در عصر اخیر تنها بر شدت و سرعت آن افزوده شده است. نظریه‌پردازان نئومارکسیسم<sup>۱</sup>، طرفداران نظریه سامان بخشی<sup>۲</sup>، نظریه انباشت انعطاف پذیر<sup>۳</sup>، نظریه دولت - ملت و خشونت<sup>۴</sup> و نظریه گستره همگانی<sup>۵</sup>، در این دسته قرار می‌گیرند. در سوی دیگر، نظریه‌پردازانی هستند که از ظهور نوع جدیدی از جامعه از درون جامعه کهنه و از ورود به دوره جدیدی سخن می‌گویند. به نظر آنان جهانی نو در حال شکل‌گیری است. طرفداران نظریه فراصنعت‌گرایی<sup>۶</sup>، نظریه‌پردازان پست مدرنیسم<sup>۷</sup>، تخصصی‌سازی انعطاف پذیر<sup>۸</sup> و

1. Neo-Marxism Theory.
2. Regulation Theory.
3. Flexible Accumulation Theory.
4. Nation-State and Violence Theory.
5. Public Sphere Theory.
6. Post-industrialism Theory.
7. Post Modernism.
8. Flexible Specialization Theory.

شیوه اطلاعاتی توسعه<sup>۱</sup> در این دسته قرار دارند (وبستر، ۱۳۸۰، صص ۱۸-۱۷)؛ اما با وجود تلقی و تفسیرهای متفاوت، مشهورترین تعبیر در توصیف مجموعه رخدادهای اخیر که در بیش‌تر علوم و از همه مهم‌تر در علوم اجتماعی کاربرد و شهرت یافته، «جهانی‌شدن» است. واژه «جهانی» (Global) بیش از چهارصد سال است که کاربرد دارد؛ اما اصطلاحاتی همچون "Globalism"، "Globalize"، "Globalizing" و "Globalization" تنها از حدود دهه ۱۹۶۰ میلادی رواج یافتند و تا اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی اعتبار علمی چندانی نداشت (واترز، ۱۳۷۹، ص ۱۰). کاربرد اصطلاح «جهانی‌شدن» به دو کتابی برمی‌گردد که در سال ۱۹۷۰ میلادی منتشر شدند. کتاب اول، «دهکده جهانی»<sup>۲</sup> تألیف مارشال ماک لوهان<sup>۳</sup> است که بر نقش تحولات و وسایل ارتباطی و تبدیل شدن جهان به دهکده واحد جهانی متمرکز است. کتاب دوم، نوشته زیگنو برژینسکی<sup>۴</sup>، رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر است که مطالب آن درباره نقشی است که ایالات متحده برای رهبری جهان و ارائه نمونه جامع مدرنیسم باید به عهده بگیرد (عبدالحمید علی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲). با وجود این، ریشه‌های اصلی نظریه جهانی‌شدن نه از آثار جامعه‌شناسان، بلکه از نظریات گروهی از نظریه‌پردازان نیروی کار در کالیفرنیا سرچشمه گرفت (همان، ۱۳۷۹، ص ۳۱)؛ اما به مرور این مفهوم از انحصار اقتصاد بیرون آمد و به مثابه فرایندی منسجم و یکپارچه شناخته شد.

### ابهام و پیچیدگی تعاریف جهانی‌شدن

رویکردها و رهیافت‌های گوناگونی که کوشیده‌اند پدیده «جهانی‌شدن» را در قالب یک الگوی نظری عام و فراگیر، قابل فهم کنند، هنوز در ارائه یک تفسیر و تبیین منطقی و واقع‌بینانه توفیقی نیافته‌اند. قدمت و پیشینه اندک «جهانی‌شدن» در محافل علمی و ارتباط آن

9. The Informational Mode of Development.

1. Global Village.

2. Marshal Mc Luhan.

3. Zbigniew Kazimierz Brzezinsky.

با سطوح گوناگون تحلیل، مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ در دشواری تعریف آن مؤثر بوده‌اند. وسعت تحولات مشتمل در این مفهوم و نیز نرسیدن به تکامل نهایی، از دیگر دلایل تعریف نیافتگی این پدیده است. در واقع آنچه امروزه «جهانی شدن» خوانده می‌شود، خود در وضعیتی دگرگون شونده، متغیر و بسیار متحول قرار دارد که ارائه تعریفی جامع و مانع از آن را مشکل می‌سازد. وجود مفهوم «شدن» گویای سرشت در حال تحول این واژه و از نتایج امتناع یک قضاوت نهایی درباره آن است.

الوین تافلر<sup>۱</sup> در توصیف تحولات اخیر جهان مدعی است که جهان به سوی یک تمدن جدید در حرکت است؛ تمدنی که در آن دولت‌های ملی، دیگر تنها تصمیم‌گیرنده درباره سیاست جهانی نیستند. موج سوم در راه است که در نتیجه آن دولت‌ها بخشی از قدرت حاکمیت خود را از دست خواهند داد. دخالت‌های فرهنگی و اقتصادی دیگر کشورها موجب برخوردهای شدید، عمیق و همه‌جانبه، بین تمدن موج سوم (اطلاعات و ارتباطات) با تمدن‌های موج دوم (صنعتی) و تمدن موج اول (کشاورزی) خواهد شد. به نظر وی این برخوردها تا استقرار کامل تمدن موج سوم ادامه خواهد داشت (تافلر، ۱۳۷۶، صص ۱۱-۱۰). مانوئل کاستلز<sup>۲</sup> با تأکید بر عنصر ارتباطات و اطلاعات معتقد است جهانی نو در پایان هزاره دوم شکل گرفته است. این جهان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و نیمه دهه ۱۹۷۰ میلادی بر اثر تقارن تاریخی سه فرایند مستقل پدیدار شد؛ انقلاب فناوری و اطلاعات، بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری و دولت سالاری، شکوفایی جنبش‌های اجتماعی - فرهنگی. به نظر او روند این تحولات منجر به ظهور «جامعه‌ای شبکه‌ای» شده است (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۳؛ ص ۴۱۷).

به نظر آنتونی گیدنز<sup>۳</sup>، دنیای امروز، دنیایی فرار است که نه تنها آهنگ تحولات اجتماعی در آن سریع‌تر از هر جامعه ماقبل مدرن است، بلکه میدان عمل و ژرفای تأثیرات آن بر کارکردها و شیوه‌های رفتاری جوامع پیشین نیز بی‌سابقه است. به نظر وی این پویایی

1. Elvin Tofler.
2. Manuel Castells.
3. Anthoni Giddens.

خارق‌العاده زندگی اجتماعی را می‌توان با سه عنصر اصلی پاسخ داد: جدایی زمان و فضا، که به امکان جا انداختن روابط اجتماعی محلی یا موضعی در گستره‌های پهناوری از زمان - فضا تا حد ایجاد نظام‌های یکپارچه جهانی منجر شده است. ساختارهای تکه‌برداری که عبارت است از نشانه‌های نمادین و نظام‌های کارشناسی. این ساختارها کنش متقابل را از ویژگی‌های محلی و موضعی جدا می‌کند. بازتابندگی نهادین که کاربرد منظم اطلاعات و دانش‌های مربوط به شرایط زندگی اجتماعی، به منزله عنصری ساختاری در سازماندهی و تغییر و تبدیل‌های همان اوضاع است (گیدنز، ۱۳۷۸، صص ۴۵-۳۱).

مارتین آلبرو به آغاز یک دوره جدید در تاریخ جهان معتقد است که در آن مدرنیسم به پایان رسیده و عصری جدید آغاز شده است. این عصر جدید، «عصر جهانی» است که در آن همه چیز در اندازه‌های جهانی مطرح می‌شود. در این عصر جدید، به جای دولت ملی و اتباع آن، «انسانیت» مطرح است؛ انسانیتی که در عرصه جهانی حیاتی جدید یافته است و این حیات جدید در قالب مدرنیته قابل فهم و درک نیست. عصر جهانی، از نظر او، دو ویژگی اساسی دارد: نخست این که در این عصر زندگی مردم جهانی شده است و جهان‌گرایی و جهانی‌شدن به زندگی اجتماعی مردم معنا می‌بخشد. دیگر این که با توجه به اهمیت فراوان نظریه در عصر جدید و جهان‌مردن، نظریه‌ها و اندیشه‌ها، فراتاریخی و از استعداد بین فرهنگی برخوردار می‌شوند (آلبرو، ۱۹۹۶، صص ۶-۵).

اریک هابزبام<sup>۱</sup> نیز در توضیح روند تحولات اخیر جهان، حرکت به سوی ملی‌گرایی و فروملی‌گرایی را پیش‌بینی می‌کند. از یک سو، حرکتی به سمت سازمان سیاسی و اقتصادی در سطح یک قاره یا در مقیاس جهانی وجود دارد و در سوی دیگر، حرکتی به سوی سازماندهی هویت و فرهنگ در مقیاس محلی (شایگان، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲).

همه این تعاریف از «جهانی‌شدن»، نشان از پدیده‌ای چالش‌انگیز دارد که ابعاد مختلف آن، قلمرو بسیاری از مفاهیم اجتماعی سنتی، مانند نظم، قدرت، امنیت، دولت، مشروعیت، فرهنگ، حاکمیت و هویت را در نوردیده و زمینه را برای باز تفسیر آن‌ها فراهم ساخته

1. Eric Habsbawm.

است. بدین ترتیب در جریان جهانی شدن نه با یک وضعیت غایی، بلکه با فرایندی از تغییرات و «شدن‌ها» سر و کار داریم که هنوز به اتمام نرسیده‌اند. دگرگونی و تحول در ذات بشر نهفته است. بشر موجودی است ناکامل، که در پی تکامل تکاپو می‌کند. تحول و تغییر، ضامن بقای سیاسی بشر، و چالش و پاسخ دائمی، مشخصه سرگذشت بشری است. تحولات اخیر نیز چالش تازه‌ای را برای انسان ایجاد کرده است و پاسخ تازه‌ای را ایجاب می‌کند. این دوران، دوران تاریخی تازه‌ای است که با ویژگی‌ها و چالش‌های خود، آدمی را به پاسخ گفتن فرا می‌خواند. بنابراین باید الفبا و ادبیات تغییر را در تفکر، اندیشه و باورها ایجاد کرد، نوع نگرستن به جهان را تغییر داد و حاکم بودن انسان بر سرنوشت و اراده‌اش و جایگاه انسان را باور کرد.

در مجموع، در باب چیستی جهانی شدن می‌توان گفت مفهوم "Globalization" نخست دال بر تغییری است که طی آن به جای ساختارها و نظام‌های پیشین، پیکره مدرنی در حال شکل‌گیری است که پیام‌های آن افقی جهانی پیدا می‌کند؛ به تعبیر دیگر در متن جهانی شدن نوعی «قدرت جریان» جاری است که افقی جهانی یافته و در ورای مرزهای فروریخته، همصدای زیادی پیدا کرده است. ثانیاً جهانی شدن ناظر بر تبدیل اصل و مصادیق «طبیعت» به فراورده‌های فرهنگی است. به همین دلیل بسیاری از نظریه‌پردازان مدعی‌اند که تحلیل و توضیح پدیده جهانی شدن با استفاده از مفاهیم پست مدرن بهتر است. سرانجام آن که پسوند «شدن» برای واژه «جهانی» ناظر بر نوعی تحول و حرکت استعلایی است که بیانگر تکاپوی دائمی بشر برای تکامل خویش است (نصری، ۱۳۸۰، صص ۲۸۴-۲۸۲).

جهانی شدن، در واقع، تشدید روابط اجتماعی در سراسر جهان است که در آن جوامع دور از هم به یکدیگر وابسته می‌شوند و به نحوی دیالکتیکی حوادث مرکز بر تحولات محلی اثر می‌گذارند و از سوی دیگر، رویدادهای محلی ممکن است در جهت مخالف حوادث مرکز حرکت کنند.

**جهانی شدن: وحدت یا کثرت؟**

جهانی‌شدن، فرایندی در حال ساختن فضای جدید اجتماعی است که در مقایسه با سایر تقسیم‌بندی‌های نظری قرن بیستم، به الگوی دو گانه مبتنی بر تضاد پایان داده است. در جهان امروز که ارتباطات جهانی و محصولات فرهنگی، آن را برای همگان آشنا تر ساخته، «دیگری» (The Other) کم‌تر غریبه به نظر می‌رسد و به رغم ایفای نقش در باز تعریف هویت‌ها، توجه به «انسانیت» - به منزله یک کل - اکنون بیش‌تر از هر زمانی در گذشته است.

این نظام جهانگیر در حال شکل‌گیری را نمی‌توان به صحنه‌ای تقلیل داد که صرفاً جوامع یا کنشگران بزرگ را در بر گیرد. همچنین تلقی آن به مثابه نظامی که به شکلی مستقل و خودمختار مستقیماً الزامات خود را بر واحدهای ملی و اجتماعی و نیز بر گروه‌ها و افراد تحمیل می‌کند، نادرست است. فهم پیچیدگی این نظام مستلزم رهیافتی چند بعدی است که به پیوندهای غیرمستقیم میان کنشگران و نظم‌های نهادین توجه کند. آنچه که امروزه در همه مراتب جهان و سطوح شناخت خودنمایی می‌کند، اصل همبستگی متقابل همه جانبه است که در کلیه سطوح فرهنگی، فلسفی، اجتماعی و فناورانه منعکس است. جهانی‌شدن، صرفاً به بین‌المللی شدن روزافزون اموری اطلاق نمی‌شود که نشان دهنده کنش متقابل افزون‌تر میان دولت - ملت‌های خودمختار باشد. این پدیده، رشد همبستگی و نفوذ متقابل روابط انسانی را در کنار افزایش یگانگی زندگی اجتماعی و اقتصادی ملل جهان آشکار می‌کند (ویستر، ۱۳۸۰، ص ۲۹۸).

در «جهانی‌شدن»، نوعی یگانگی از یک سو و گونه‌ای تفاوت از سوی دیگر، شبکه اصلی اندیشیدن را تشکیل می‌دهد. انسان‌ها، خصوصیات و بینش‌های مشترکی پیدا می‌کنند؛ ضمن این که برای حفظ هویت و تشخیص، بینش‌ها، رفتارها و فرهنگ‌های متفاوت تداوم می‌یابند. ایان کلارک<sup>۱</sup> در کتاب «جهانی‌شدن و از هم گسیختن؛ روابط بین‌الملل در قرن بیستم» می‌نویسد: «تحولات جهانی حاکی از آن است که دو فرایند «جهانی‌شدن» و «از هم گسیختن» به طور هم‌زمان اتفاق می‌افتند و رویدادهای جهان چهره‌ای متناقض

1. Ian Clarck

دارند؛ برای مثال در دهه ۱۹۹۰ میلادی، در عرصه اقتصاد فرایند جهانی شدن غلبه داشت؛ در حالی که در عرصه سیاست، ناسیونالیسم قومی تشدید شد. کلارک معتقد است همان گونه که جهانی شدن، ابعاد فناورانه، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دارد، از هم گسیختن نیز همین گونه است. به نظر وی این دو فرایند با همدیگر رابطه‌ای دیالکتیکی دارند و تعامل این دو، تحولات جهانی را رقم می‌زند (قریشی، ۱۳۷۹، صص ۳۸-۳۹).

امروزه، جهانی شدن دیگر عاملی همگون‌کننده تلقی نمی‌شود؛ چرا که «جهانی» به طور مطلق مخالف «محلی» نیست. این دو ارتباط تنگاتنگی با هم دارند و به وسیله یک پویایی یا دینامیسم واحد ایجاد شده‌اند که گاهی با اصطلاح بازاریابی ژاپنی «جهانی - محلی شدن»<sup>۱</sup> شناخته می‌شوند.

به اعتقاد رولند رابرتسون<sup>۲</sup> جهانی شدن همواره در چارچوبی محلی به وقوع می‌پیوندد. در حالی که در همین حال، خود چارچوب محلی از طریق گفتمان‌های جهانی شدن ایجاد می‌شود. به نظر وی نباید جهانی شدن را صرفاً فرایندی تلقی کنیم که محل‌های از پیش موجود را به هم پیوند می‌دهد. او اصطلاح «جهانی - محلی شدن» را ترجیح می‌دهد، چرا که این اصطلاح در تعریف اصیل خود به معنای یک دیدگاه جهانی دوخته شده به شرایط محلی است. به زبان بازاریابی کالاها، خدمات و تبلیغات برای بازارهای متفاوت محلی تولید می‌گردد. بنابراین ناهمگونی همواره و به طور مداوم از طریق فرایندهای جهانی شدن، تولید و بازتولید می‌گردد، درحالی که نوعی از آن، در چارچوب‌های محلی و بر اساس معیارهای مورد بحث وجود دارد (نش، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱).

مایک فدرستون<sup>۳</sup> نیز در شکل‌گیری نظام جهانی، چند تنش متضاد می‌بیند که از طریق آن‌ها می‌توان تحولات اخیر را فهمید؛ نخست، افزایش گستره بازاریابی در مقابل تلاش‌های آگاهانه برای تحدید و تغییر شکل تجربه، که در پاسخ‌های بنیادگرا به فشارهای فرایند جهانی شدن دیده می‌شود. تنش دیگر، تقسیم‌بندی دو وجهی محلی و جهانی و ظهور

---

1. Glocalization  
2. Roland Robertson.  
3. Mike Featherston.



آن چه هویت‌های «محلی - جهانی»<sup>۱</sup> خوانده می‌شود، است. دیگری تضادهای میان همگن‌سازی آشکار در مقابل تفاوت درونی یا همگرایی در مقابل واگرایی است. لذا وی نیز بر آن است که برای فهم تحولات اخیر باید این دو مجموعه متضاد (ظاهری) را با هم نگریست (آکسفورد و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۳۵).

در مطالعات مربوط به تحولات اخیر جهانی، شواهد زیادی وجود دارند که با اصطلاح جهانی - محلی شدن انطباق دارند؛ نخست این که نمونه‌های فراوانی از شیوه‌های پساوردی تولید، توزیع و بازاریابی جهانی وجود دارند که کالاهای تولیدی چند ملیتی آن‌ها به سلیقه و انتخاب گروه‌های مصرف کننده خاص هر منطقه گره خورده است. دوم این که فرهنگ جهانی، به منزله فرهنگی ناهمگون، درک شده است؛ زیرا وضعیتی که بر اساس آن کاربران و مخاطبان رسانه‌ها تفاسیر خاص خودشان را از اندیشه‌ها و محصولات ارائه می‌دهند، اکنون به خوبی در مطالعات جهانی شدن جا باز کرده است. سوم این که جهانی - محلی شدن، دربردارنده ایجاد یک چارچوب محلی از درون خود چارچوب محلی، به مثابه شیوه بهره‌برداری از بازار جهانی است (نش، ۱۳۸۰، صص ۱۱۳-۱۱۲). بنابراین به موازات گسترش جابه‌جایی‌ها و انتقال کالا و خدمات در ورای مرزهای ملی، هویت‌های محلی نیز به تکاپو برخاسته، ضمن مخالفت با این فرایند مرزناشناس، بر میراث فرهنگی، ارزش‌ها و آداب بومی خود تأکید می‌ورزند. در این دیدگاه، تشدید آگاهی جهانی به معنای صرفاً نوعی آگاهی همگن‌ساز نیست؛ بلکه بر وجود یک نوع آگاهی متنوع نیز دلالت می‌کند. به تعبیر رابرتسون، جریان دوسویه عام شدن خاص و خاص شدن عام که جدا و در تضاد با هم نیستند، عنصر اساسی جهانی شدن را تشکیل می‌دهد. جریان‌های گریز از مرکز و جریان‌های هویت‌یابی فرهنگی و بومی را نباید موجی خلاف جهانی شدن تصور کرد؛ زیرا آن‌ها حرکت‌هایی در مسیر باز تعریف جایگاه خود در فضای جدید در حال شکل‌گیری هستند. امروزه بخش عمده نظریه جهانی شدن، متوجه ناهمگنی و تحکیم تفاوت و تنوع است. حتی در عرصه اقتصاد نیز که با شیوع سرمایه‌داری در عرصه جهانی، جهان‌گیری و

جهانی شدن به معنای یکدست و همگن شدن مطرح است، امروزه در کنار همگرایی، واگرایی نیز ترغیب می‌شود. تولید و تحکیم تفاوت و تنوع، یکی از اجزای اصلی سرمایه‌داری معاصر است که نتیجه آن توجه به مصرف‌کننده و نیز ایجاد خرده‌بازارهاست.

### جهانی شدن و فرهنگ

هرگونه توجه و نگرشی به مسائل جدید جهان، از جمله جهانی شدن، نیازمند بررسی جایگاه و نقش فرهنگ و چگونگی تحول و تطور آن در عصر جدید جهانی است. اکنون در جامعه‌شناسی و در نظریه اجتماعی معاصر، توجه تازه‌ای به مسئله فرهنگ در مسائل جهانی و نیز اهمیت جوهری فرهنگ مشاهده می‌شود، تا آنجا فرهنگ نه تنها به منزله موضوع مطالعات تخصصی، بلکه به مثابه یک «متغیر مستقل» مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است.

در نگاهی کلی به فرهنگ، می‌توان آن را سطحی از زندگی دانست که انسان‌ها در آن به کمک راه و رسم‌های بازنمایی نمادین، به ساختن معنا می‌پردازند. فرهنگ راه‌هایی است که در آن، مردم به طور فردی و جمعی از طریق ارتباط با یکدیگر به زندگی خود معنا می‌بخشند؛ اما نباید خود را به یک تعریف مضیق و متیقن از فرهنگ محدود ساخت؛ چرا که فرهنگ بر حسب چگونگی واحدهای اجتماعی - فرهنگی، جایگاه متفاوتی دارد.

از نیمه دهه ۱۹۶۰ میلادی به فرهنگ در دانشگاه‌های غربی به نحو فزاینده‌ای توجه شد. این توجه ناشی از تداوم و گسترش سرمایه‌داری و معضل حاصل از آن برای نظریه‌های مارکسیستی بود. بنا به پیش‌تر نظریه‌های مارکسیستی مربوط به قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سرمایه‌داری باید زیر سنگینی بار اقتصاد خود فرو ریزد. لذا دوام آن را باید عوامل غیراقتصادی توضیح دهند. از این رو فرهنگ - و در مفهوم محدودتر همان ایدئولوژی مسلط - ناسیونالیسم و قوم‌گرایی برای تبیین این معضل طرح شدند (رابرتسون، ۱۳۸۰، ص ۹۹)؛ مثلاً در مکتب فرانکفورت و در تفکر انتقادی آن، فرهنگ عامل اساسی تحولات اجتماعی است و تبیین فرایندهای نظام سرمایه‌داری متأخر، بدون شناخت تأثیر فرهنگ ناممکن است (کاظمی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵). عامل دیگری که به رونق فرهنگ منجر گردید،

استحاله تدریجی روش‌های اثباتی بود که زمینه را برای تجدید حیات فلسفه سیاسی و تبدیل علم سیاست به یک مقوله فرهنگی فراهم آورد (همان، ص ۲).

امروزه فرهنگ از حالت تبعی و عرضی درآمده و از پاره‌ای جهات خصلت زیربنایی گرفته است. اهمیت فرهنگ برای قرن بیست و یکم به حدی است که عده‌ای آن را قرن فرهنگ و پارادایم‌های فرهنگی می‌دانند و برخی نیز از ظهور قاره ششم تحت عنوان فرهنگ یاد می‌کنند. اکنون دیده می‌شود که عوامل فرهنگی بیش از پیش به حوزه رئالیسم سیاسی وارد شده و سیاست‌های بین‌المللی (البته به میزان متفاوتی) صبغه فرهنگی یافته‌اند. در دنیای امروز، قدرت در هیئت فرهنگی ظهور یافته است و مفاهیم عمده سیاسی همانند آزادی، عدالت، دموکراسی و ... با معیارهای جدید فرهنگی تفسیر می‌شوند. لذا دستیابی به قدرت سیاسی فقط با در اختیار گرفتن قدرت فرهنگی ممکن است.

در نتیجه، جهانی‌شدن جامعه انسانی مشروط به حدی است که در آن نظام فرهنگی به طور نسبی بر نظام‌های اقتصادی و سیاسی تأثیر می‌گذارد و می‌توان انتظار داشت که اقتصاد و سیاست تا آن‌جا جهانی می‌شوند که با فرهنگ درآمیزند (واترز، ۱۳۷۹، ص ۲۱). در واقع توسعه نظام بین‌المللی دولت‌ها تا آن‌جا می‌تواند پیش رود که نظام فرهنگی به آن اجازه دهد. بر این اساس، جهانی‌شدن، گفت و گو درباره تجربه فرهنگی را به محور بحث درباره تعیین راهبردهای دخالت در عرصه‌های دیگر ارتباط جهانی - سیاسی، زیست - محیطی و اقتصادی تبدیل می‌کند (تاملینسون، ۱۳۸۱، ص ۵۱).

جهانی‌شدن را می‌توان جنبه‌ای از فرهنگی شدن روزافزون زندگی اجتماعی به شمار آورد؛ چرا که ویژگی اصلی این مرحله از جهانی‌شدن فشار فرهنگی است نه فشار مادی یا سیاسی. فرهنگ برای جهانی‌شدن اهمیت دارد؛ زیرا جنبه‌ای اساسی از کل فرایند ارتباط پیچیده (جهانی‌شدن) و قوام بخش این ارتباط پیچیده است (همان، ص ۴۰). بیش‌تر جنبش‌های اجتماعی مدرن نیز جنبش‌هایی فرهنگی هستند که خواسته‌شان تغییر آیین و روش زندگی است نه تسخیر قدرت. معنای اساسی اهمیت فرهنگ برای جهانی‌شدن نیز در این است که کنش‌های فرهنگی به چیزی تبدیل می‌شوند که پیامد جهانی دارند. شعار

مشهور جنبش سبز - «جهانی بیندیش، محلی عمل کن» - نشان دهنده راهبردی سیاسی است که از روایت فرهنگی و جمعی بسیار روشنی در باره این که زندگی خوب مستلزم چه چیزی است، سرچشمه می گیرد.

### کثرت گرایی فرهنگی

توجه به جهان و جهانی شدن مستلزم ایجاد سطح مفهومی تازه‌ای است. فهم نظام جدید جهانی در گرو برگرفتن رویکردی چند بعدی و کثرت گراست تا به وسیله آن بتوان تحولات اخیر را تحلیل کرد. رویکرد چند بعدی و متکثر زمینه بررسی تمام ابعاد جهانی شدن را فراهم و با اجتناب از تأیید پیش فرض‌های نظری یک منطق و نظریه خاص، امکان دسترسی به تصویری جامع و همه جانبه از جهانی شدن را مهیا می کند.

زمینه نظریه پردازی درباره کثرت گرایی فرهنگی در سطح جهان بر اثر عدم غلبه سراسری فرهنگ عقلانی مدرن، بحران در عقلانیت فرهنگ تجدد، مقاومت برخی از خرده فرهنگ‌های قدیمی و سرانجام، ظهور جنبش‌های مختلف سنت گرا و تجدد ستیز در قرن بیستم، فراهم شده است. در چنین دیدگاهی، تجربه واقعی کثرت فرهنگ‌هاست، نه وحدت فرهنگ. بر طبق این نظریه اگرچه ممکن است تمدن مادی و فناورانه در جهان مسلط گردد، فرهنگ‌های مختلف، هویت خود را حفظ خواهند کرد. هانتینگتون نیز بر آن است که در اواخر قرن بیستم آگاهی از فرهنگ و بازگشت به خویش در سطح جهان شدت زیادی یافته است. لذا در جهان چند تمدنی، دیدگاه یک تمدنی کاستی‌های بسیاری دارد (هانتینگتون، ۱۳۸۰، ص ۱۷۵).

کثرت گرایی در بر دارنده معانی و مضامین گوناگونی است؛ پذیرش این واقعیت که ارزش‌های فرهنگی گسترده و گوناگونند، مخالفت با هر نوع امپریالیسم فرهنگی، تأیید شیوه‌های مختلف دانستن و بودن، پذیرش گستره وسیعی از منافع اجتماعی و گروه‌های همسو در عرصه امروزین سیاست که هیچ یک از آن‌ها به مفهوم قابل اثباتی «اصلی» نیستند، حرمت نهادن به اصل «برابر اما متفاوت و ...» (مک‌لنن، ۱۳۸۰، ص ۴).

در پس تمام علایق و تمایلاتی که به سمت کثرت‌گرایی وجود دارد، دلیل و محرک اصلی عبارت از این است که بیش از یک «درست» یا «صحیح» ممکن است وجود داشته باشد تا به عنوان روایتی از یک موضوع محاسبه شود. در واقع تصویر متکثر از جهان وجود گوناگونی‌های بسیار، مفاهیم ناسازگار و شبکه‌های اخلاقی متفاوت، نظام‌های عقیدتی متکثر و بی‌نهایت ارزش را به رسمیت می‌شناسد، بدون این که یک میزان و قانون استعلایی در این باره که کدام یک از آن‌ها درست است، وجود داشته باشد (باغارامیان و اینگرام، ۲۰۰۰، صص ۱-۲).

کثرت‌گرایی پدیده‌ جدیدی نیست؛ اما آن چه آن را متمایز از گذشته می‌کند، اشاعه و گسترش آن است. پلورالیسم یا کثرت‌گرایی، امروز به زندگی انسان راه یافته است. ما خود را در جهانی می‌یابیم که در آن تکثری از قومیت‌ها، فلسفه‌ها، مذاهب و عقاید فرهنگی وجود دارد. کثرت‌گرایی متضمن اذعان به این نکته است که هیچ فرد یا گروه بشری نمی‌تواند ادعا کند تمام حقیقت نزد اوست. «پذیرش این اصل مستلزم اقرار به این مطلب است که برای تمامی انسان‌ها یک حق تام در زندگانی و کرامت انسانی و دستیابی به حقوق، انجام دادن وظایف و تأمین نیازمندی‌ها وجود دارد که البته در این میان تأمین حق انتخاب برای آن‌ها یک پیش‌شرط اساسی است و ابزار آن گفتگوی مبتنی بر آشنایی، احترام، شناخت، امتناع و اتخاذ مواضع یا تغییر مواضع برای ایجاد تکاپو و بالندگی فرهنگی میان مردم است» (العوانی، ۱۳۸۰، صص ۴-۳۷۳).

مک لئن معتقد است کثرت‌گرایی جدید در نتیجه سرخوردگی عمیق از برداشت‌های ساختارگرایانه از اجتماع و سیاست پدید آمده است. اینک اعتقاد به مرکز‌گرایی اجتماعی، پیشرفت خطی، جامعه همگون، جبر اقتصادی، افق دید اروپایی‌مدار، محافظه‌کاری روانی و جنسی و مهندسی اجتماعی، نه فقط از لحاظ سیاسی کاملاً سؤال‌برانگیز است، بلکه برای ساختار جوامعی که در آن زندگی می‌کنیم، نیز نابسنده است (مک لئن، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷).

کثرت‌گرایی انواع گوناگونی دارد؛ کثرت‌گرایی فلسفی، کثرت‌گرایی سیاسی، کثرت‌گرایی حقوقی، کثرت‌گرایی ارزشی، کثرت‌گرایی دینی و کثرت‌گرایی فرهنگی.

کثرت‌گرایی فرهنگی، عبارت از شناسایی شیوه‌ها و رسوم اجتماعی مختلف در درون گروه‌های قومی گوناگون است. در کثرت‌گرایی فرهنگی، زیستن در جامعه‌ای متکثر و تحمل و تساهل در مورد آداب و رسوم یکدیگر، غایتی اخلاقاً مطلوب به شمار می‌آید (وینسنت، ۱۳۷۱، صص ۲۶۷-۲۶۶). شیوه‌های گوناگون زیستن وجود دارند و این شکل‌های متفاوت زندگی ممکن است اخلاقیات و روحیات متفاوت و متمایزی را از یکدیگر ایجاب کنند. در کثرت‌گرایی فرهنگی، عدم تعین فرهنگی وجود دارد. این حکم که فلان فرهنگ از فلان فرهنگ بهتر است یا ارزشی برابر دارد، نه صادق است و نه کاذب (گری، ۱۳۷۹، ص ۶۹). البته صورت‌های زندگی فرهنگی کم‌محتواتری وجود دارند که فضیلت‌شان اندک است؛ اما شکوفایی انسانی یک شکل و صورت یا حتی صورت‌های محدود و مشابه ندارد. کثرت فرهنگی، اهمیت گوناگونی فرهنگی و اخلاقی را تأیید می‌کنند و مدعی به رسمیت شناختن آن‌هاست؛ ولی با وجود به رسمیت شناختن این تفاوت‌ها، ضرورت همزیستی عقاید و فرهنگ‌های مختلف را نیز نادیده نمی‌گیرد.

کثرت‌گرایی فرهنگی در یک جامعه چند فرهنگی این امکان را فراهم می‌کند که بدون تهدید وحدت عام سیاسی یک جامعه ملی، حق اقلیت‌ها در حفظ زبان خود در متن خانواده و اجتماع گروهی‌شان، حق انجام دادن مراسم دینی، حق سازماندهی روابط در چارچوب خانواده و اجتماع محلی، و نیز حق حفظ رسوم اجتماعی و جمعی افراد به رسمیت شناخته شود (لیوپچی، ۱۳۷۰، صص ۱۸۰-۱۷۹). به همین ترتیب، امنیت جهان و حتی واحدهای ملی نیازمند پذیرش چندگانگی و چند فرهنگی بودن است. پیامد کثرت‌گرایی و پذیرش چندگانگی، ردّ تصور جامعه‌ای کامل است که در آن همه آرمان‌ها و خیرهای اصیل به دست می‌آیند. پذیرش کثرت‌گرایی باعث شود تا نگاه یکتانگارانه به نگاهی همتانگارانه تبدیل و زمینه برای همزیستی مسالمت‌آمیز انسان‌ها در هزاره سوم فراهم گردد. با رهایی انسان از قید قیمومیت شوکت و قداست قدرت سیاسی و برچیده شدن گفتارهای ایدئولوژیک از سطح جهان، زمینه شکل‌گیری نظامی مبتنی بر کثرت فراهم

می‌شود و صورت‌های گوناگون زندگی در عرصه‌ای موزاییک‌وار کنار همدیگر قرار می‌گیرند (شایگان، ۱۳۸۰، صص ۵۱-۵۰).

کثرت‌گرایی فرهنگی، هنر ترکیب و سامان بخشی به فضاها و فرهنگ‌های ناهمگون است. بنابراین، راه سومی است که هم از تقلیل حاصل از شناخت یکدست اجتناب می‌کند و هم از توهّمات آرمان‌های تحقق‌ناپذیر. تنوع فرهنگی مندرج در گفتمان کثرت‌گرایی عصر جهانی‌شدن، در تضاد با فرهنگ جهانی نیست؛ بلکه فرهنگ‌ها بسان رودهایی گوناگونند که به یک اقیانوس می‌ریزند. جامعه جهانی، به منزله حوزه‌ای از کنش و واکنش‌های به هم پیوسته و درهم‌آمیزی عوامل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، نیازمند فرهنگی همگن و یکدست شده نیست. فرهنگ ناب، همان اندازه نایاب است که ملت یا نژاد ناب (پهلوان، ۱۳۸۰، ص ۵۴۰). در فرهنگ جهانی، امر محلی با امر جهانی طی فرایندهای جهانی - محلی شدن درهم می‌آمیزد. گزینه‌ای که فرهنگ‌های محلی با آن روبه‌رو هستند، نه هلاکت فرهنگی است و نه تلاشی بیهوده برای نیل به خود بسندگی فرهنگی. گزینه واقعی، عبارت است از: سازماندهی تنوع فرهنگی به شکلی پیچیده‌تر و شاید آشفته‌تر.

### رویکردهای متفاوت درباره فرهنگ جهانی

فرایند تحولات جهانی، با متحول ساختن فضا و زمان، زندگی اجتماعی را متحول و مرزهای سرزمینی را تا حدی فروریخته و نفوذپذیر ساخته است. این امر باعث شده تا فضای امن و خلوت فرهنگ‌ها از بین برود و در عرصه زندگی اجتماعی فرهنگ‌های مختلف به آسانی گسترش و جریان یابند. در چنین عرصه‌ای، فرهنگ‌ها به صورتی گریزناپذیر با هم رابطه برقرار می‌کنند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. جهان‌گستری مدرن که بر «شیوه تولید اطلاعات» مبتنی است، به سمت جهان تناقض‌نمای «یک تمدن - تمدن‌های بسیار» میل می‌کند. این جهان نو، اگرچه کل بشر را فرا می‌گیرد، به فرهنگ‌های مختلف هم مجال می‌دهد تا موازنه خود را با آن و در درون آن برقرار سازند. این جهان، برخلاف تمدن

صنعتی که به روایت غربی از تجدد متکی بود، به «روایت‌های بسیار» مجال بروز می‌دهد و فرصت شکفتن را برای همه انسان‌ها فراهم می‌سازد (جایی، ۱۳۸۰، صص ۲-۴۱). در واقع، فرایند استعمارزدایی و ظهور مراکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خارج از اروپا و آمریکای شمالی، نشانگان زوال قدرت غرب برای تعریف و ارائه فرهنگش، به مثابه فرهنگ جهانی، و قانونگذاری برای دیگران، به منزله انسان‌های پست است. «غرب حتی اگر همچنان در زمینه‌های اقتصادی و فنی مسلط باقی بماند، فرهنگ به ظاهر جهان‌شمولش به لحاظ تاریخی و جغرافیایی نسبی و محلی شده است» (نش، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱). از طرف دیگر خود فرهنگ‌های ملی کشورهای غربی نیز به خاطر همزیستی با گرایش‌های فرهنگی کاملاً متفاوت، در زیر سقف دولت - ملت دچار تکثر شده‌اند (همان).

در باره تأثیرات جهانی شدن فرهنگ و برداشت‌های مختلف از فرهنگ جهانی، می‌توان به سه رویکرد اشاره کرد (کیانی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۳-۱۰۰):

الف) فرهنگ مدرن به مثابه فرهنگ جهانی،

ب) فرهنگ مصرفی، به مثابه فرهنگ جهانی،

ج) فرهنگ پسامدرن، به مثابه فرهنگ جهانی.

### فرهنگ مدرن، به مثابه فرهنگ جهانی

مدرنیسم بر ارزش‌هایی همچون عقل‌گرایی، سکولاریسم و فردگرایی تکیه دارد. آزادی انسان‌ها از تحجر و عقب‌ماندگی، مستلزم گسترش این آموزه‌ها بدون در نظر گرفتن تاریخ، جغرافیا و اعتقادات هر قوم است. در این نظریه، تعلیم و گسترش آموزه‌های مدرنیسم و پذیرش آن از سوی دیگر جوامع، به مفهوم «جهانی شدن» است. پیروان این نظریه معتقدند که فرهنگ لیبرال غرب دارای مجموعه ارزش‌هایی ذاتاً جهان‌شمول است که با گسترش آن‌ها در دیگر جوامع، به مثابه «فرهنگ جهانی»، زمینه رشد و توسعه کشورهای توسعه نیافته فراهم می‌شود. اینان معتقدند که امروزه اتفاق نظر زیادی درباره مشروعیت لیبرال - دمکراسی پدید آمده است و لیبرال - دمکراسی، پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت



و تاریخ است (فوکویاما، ۱۹۹۲).<sup>۱</sup> موفقیت‌های عصر مدرنیته در تضمین حقوق مدنی، آزادی بیان و قوه قضاییه مستقل باعث ایجاد یک فرهنگ سیاسی جدید شده که مشخصه‌های آن عبارتند از:

الف) افراد دارای حقوق مستقلی در قلمرو اندیشه و عمل هستند که شامل فرایندهای خاص حمایت قانونی، حق بیان و قلم، کنترل برجسم، مالکیت و دارایی خود است.

ب) اعضای هر جامعه از حق انتخاب و مشارکت در حکومت با در اختیار داشتن ابزارهایی که به آنان حق تأثیرگذاری یکسان بر انتخابات و مشارکت را می‌دهد، برخوردارند (واترز، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵). در این رویکرد، جهانی‌شدن فرهنگ چیزی نیست جز جهانی‌شدن مدرنیته در تمامی اشکال و ابعاد آن؛ توصیف یکجانبه جهان با آموزه‌های غربی. حال آن‌که جهان فقط از آن غرب نیست. برخلاف تمدن صنعتی که کم و بیش به روایت غربی از تجدد متکی است، امروزه روایت‌های بسیاری مجال بروز یافته‌اند و عرصه فرهنگی آن‌ها معرکه آرایبی را به تماشا نشانده که آغاز جهان‌داری کل بشریت، نه صرفاً غرب، را نوید می‌دهد (رجایی، ۱۳۸۰، ص ۴۹)

### فرهنگ مصرفی، به مثابه فرهنگ جهانی

طرفداران این نظریه که به طور عمده مخالفان فرایند جهانی‌شدن هستند، معتقدند جهان هم اکنون شاهد شکل‌گیری امپریالیسم مدرنی در ردایی از فرهنگ، تحت عنوان «امپریالیسم فرهنگی» است. غرب با همگن‌سازی و یکدست کردن جهان از طریق جهانی کردن کالاهای مصرفی و فرهنگی سعی دارد علاوه بر عالم‌گیر ساختن ارزش‌ها و الگوهای زندگی و رفتاری خود، همچنان سردمدار نظام اقتصادی دنیا باشد. بر این اساس، نظام سرمایه‌داری غرب، به منظور تداوم حیات خود، فرهنگ را مؤلفه اساسی سلطه مدرن خود قرار داده است. از نظر هربرت شیلر<sup>۲</sup>، فرهنگ جهانی، معنایی جز گسترش دامنه امپریالیسم

1. Fukuyama, 1992.

2. Herbert Shiller.

فرهنگی غرب ندارد. جورج ریترز<sup>۱</sup> به جای جهانی شدن از اصطلاح «مک دونالدی شدن» جهان استفاده می‌کند. عده‌ای نیز چون اسکات لاش<sup>۲</sup> و جان اوری<sup>۳</sup> جهانی شدن را پدیده‌ای متناظر با پسا مدرنیته و مرحله جدید، اما تداوم یافته سرمایه‌داری غرب تعریف می‌کنند که این بار با ساز و برگ متفاوت و مبتنی بر اقتصاد پساوردیسم ظاهر شده است (کیانی، ۱۳۸۰، صص ۱۰۷-۱۰۳).

در این رویکرد، جهانی شدن ماهیتی اقتصادی دارد. طرفداران این نظریه با الهام از سنت مارکسیستی، پدیده جهانی شدن را به مفهوم گسترش نظام سرمایه‌داری در عرصه جهانی و سیطره آن بر اقتصاد جهانی می‌دانند. آنان به جای طرح یک مفهوم مستقل از فرهنگ جهانی، به نقد فرهنگ مدرنیته غرب مبادرت می‌کنند. نگاه یکجانبه و مبتنی بر سنت مارکسیستی به تحولات جهانی موجب بی‌توجهی به نقش سایر عوامل، از جمله تبادل و تعامل فرهنگی و توسل به فرهنگ برای رفع نارسایی نظریات مارکسیستی، در توضیح دلایل ماندگاری نظام سرمایه‌داری شده است.

### فرهنگ پسامدرن، به مثابه فرهنگ جهانی

دامنه و سرعت شبکه‌های ارتباطی سراسر جهان که باعث جریان یافتن انسان‌ها و کالاها شده موجب طرح «فرهنگ جهانی» گردیده است. اصطلاح «فرهنگ جهانی» برای اشاره به «جهانی شدن فرهنگ» مورد استفاده قرار می‌گیرد، نه برای ایجاد یک فرهنگ واحد، یکپارچه و برداشتی اغراق‌آمیز از فرهنگ ملی. لذا در دیدگاه پسامدرن‌ها، فرهنگ غرب دیگر مانند دوران مدرنیته یک فراروایت تعیین‌کننده نیست؛ بلکه صرفاً روایتی است در میان روایت‌های بسیار دیگر. «نگاه به فرهنگ جهانی به عنوان یک فرهنگ پسامدرن فرصتی برای یک گشایش بیش‌تر و «مسئولیت در قبال غیرمدرنیته» فراهم می‌کند، به طوری که تفاوت‌های فرهنگی به جای این که سرکوب و نابود شوند، معتبر شناخته می‌شوند»

1. Goerge Ritzer.
2. Scott Lash.
3. John Ury.

(نش، ۱۳۸۰، صص ۶۹-۶۷). جهانی‌شدن با پسا مدرنیته پیوند خورده و به همین ترتیب، فرهنگ جهانی، اغلب فرهنگی پسامدرن تلقی شده که سریعاً در حال تغییر، پاره پاره و گسسته، متکثر، مختلط و تلفیق شدن است. یک فهرست جهانی واحد از اعتقادات و شیوه‌ها وجود ندارد. بنابراین فرهنگ جهانی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر متکثر است (همان، ص ۹۶).

لیوتارد<sup>۱</sup> معتقد است که «در یک برهه تاریخی زندگی می‌کنیم که ویژگی آن فقدان ایمان به فرا روایت مدرن پیشرفت عقل به سوی یک جامعه بهتر است. در فرهنگ پسامدرن بر خوردهایی بین جهان بینی‌های مختلف که از هیچ اصول مطلق فراگیری برخوردار نیستند، وجود دارد. یعنی همان اصول مطلق که به ما اجازه می‌دهند که به طور قطعی یکی را به جای دیگری معتبر بشماریم. در حقیقت ما برای این که بتوانیم مسائل را درک کنیم باید هر دو را بشناسیم» (نش، ۱۳۸۰، ص ۱۰۲). جیم جورج<sup>۲</sup> نیز معتقد است که مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، زیست - محیطی، اقتصادی، طبقاتی، توسعه‌ای، حقوق بشر و ... در دهه ۱۹۹۰ میلادی، نارسایی طرح‌ها و نظریه‌های عام و کلی را برای اعمال کنترل و ایجاد نظم نشان داده‌اند (بزرگی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴).

به نظر پسامدرن‌ها جهان، به مثابه متنی است که خود از روابط بینامتنی<sup>۳</sup> تشکیل شده است. هر متنی دارای معنای خاص خود است و بر مجموعه معناداری از زبان، تجارب، تاریخ، خاطرات، اعتقادات و ارزش‌ها دلالت می‌کند. در نتیجه چنین برداشتی می‌توان گفت که هر متن - به منزله یک فرهنگ واحد خواهد بود و هویت در سایه روابط بینامتنی مبتنی بر اصل تبادل شکل می‌گیرد - نه در انزوا، تقابل یا استعلا. لذا جهانی‌شدن فرهنگ از منظر پست مدرن‌ها نه به معنای استعلا یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر، بلکه به معنای تعامل گفتمان‌های فرهنگی در فرایندی از اختلاط و تعامل است (کیانی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۳-۱۱۲).

1. Jean Francois Lyotard.

2. Jim George.

3. Inter Contextual Relations.

به نظر می‌رسد که جریان فکری پست مدرن به دلیل سرشت تساهل و تکثرگرایانه خود، استعداد بیش تری برای تبیین پدیده‌های فرهنگی در سطح جهان دارد. در نظام امروز، قدرت‌های فرهنگی متفرق شده‌اند و تفرق وجه جوهری جهان امروز است.

### کثرت‌گرایی فرهنگی در عصر جهانی شدن

هر چند کثرت‌گرایی فرهنگی تا حدی ناشی از اندیشه نسبی‌گرایی فرهنگی است، کثرت‌گرایی بی‌حد و مرز در جهانی که مشروط به حد و حدودی است، دست‌یافتنی نیست. کثرت‌گرایی، در واقع، حاکی از آن است که ما کثرت و تفاوت را در درون حوزه‌ها یا گفتمان‌های خاص اجتماعی و در بیرون آن‌ها به رسمیت می‌شناسیم. عرصه فرهنگی جهان کنونی نیز عرصه‌ای پلورالیستی است؛ زیرا در آن تعاریف تمدنی، قاره‌ای، منطقه‌ای و گوناگون دیگری مبتنی بر وضعیت جهانی - بشری و همچنین انواع متنوعی از هویت‌هایی که بدون رجوع به وضعیت جهانی ساخته می‌شوند، وجود دارد؛ اما این تکثر تمام عیار ناگزیر متکی به اصل کلی ارزش گوناگونی فرهنگی و فی‌نفسه واجد خیر بودن این گوناگونی برای نظام و واحدهای آن است؛ همان‌گونه که مستلزم عناصری از یک فرهنگ مشترک است که برحسب آن واحدهای بسیاری می‌توانند با یکدیگر ارتباطاتی داشته باشند (رابرتسون، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳).

امروزه گرایش شدیدی به سمت گوناگونی فرهنگی و قومی هم در درون یک ملت و هم در میان کلان‌ملت‌ها وجود دارد. مردم، چشم‌اندازهای فرهنگی و منافع فرهنگی - سیاسی متفاوتی دارند که از محل زندگی آن‌ها و خارج از دایره هرگونه منافع انسانی جهان‌شمول سرچشمه می‌گیرد. نه معیارهای اخلاقی مافوقی وجود دارند که به ما امکان دهند این منافع را سلسله‌مراتبی کنیم و به منافع جهانی تقدم بخشیم و نه از سازوکار سیاسی نهادینه‌ای برخورداریم که بتوانند چنین سلسله‌مراتبی را در سیاست‌های عملی نهادینه سازند. ناچاریم تا مسائل مربوط به دلبستگی جهانی را از راه گفتگوی فرهنگی بین منافع جهانی و منافع محلی حل کنیم. به نظر محمد علی اسلامی ندوشن، با توجه به برخورد

میان فرهنگ‌های ملی و فرهنگ جهانی، نسل‌های آینده، نسل‌هایی هستند که پدرشان فرهنگ جهانی و مادرشان فرهنگ بومی خواهد بود (ندوشن، ۱۳۷۹، ص ۸۶).

جهانی‌شدن، اعتبار فرهنگ‌های محلی و تفاوت آن‌ها را مورد تأیید قرار می‌دهد و مشروعیت هویت‌های قومی را تقویت و آن‌ها را سیاسی می‌کند. مانوئل کاستلز از شکل‌گیری سه نوع هویت در نتیجه تحولات جدید یاد می‌کند. وی معتقد است که تلاش برای تحمیل سلطه، به بروز مقاومت و ظهور سه گونه هویت مقاوم در هیأت گروه‌های دینی، فرهنگی، ملی، قومی و محلی می‌انجامد: «هویت مشروعیت بخش<sup>۱</sup>» که در درون حکومت‌ها یا دولت‌های ملی ایجاد می‌شود و زمینه را برای ظهور جامعه مدنی آماده می‌سازد. «هویت مقاومت<sup>۲</sup>»، که ناشی از نوعی احساس طرد و کنار گذاشتگی است و به ایجاد انجمن‌ها و جمعیت‌ها و گرایش‌های خاص می‌انجامد و «هویت برنامه‌ای<sup>۳</sup>» که مسبب ظهور کنشگران اجتماعی جدیدی می‌شود که به نحو دسته‌جمعی عمل می‌کنند و وی از آنان با اصطلاح «سوژه اجتماعی<sup>۴</sup>» یاد می‌کند. اینان برنامه ساختن هویت‌های تازه را اجرا می‌کنند که می‌تواند آشکال کاملاً متنوعی، از ارتجاعی و محافظه‌کار و واپس‌گرا تا مبارزه‌جو و جزم‌اندیش و فرقه‌گرا و نیز پیشرو و فعال و عقل‌گرا، به خود بگیرد (کاستلز، ۱۳۸۰، ج اول، صص ۲۳-۲۲).

کثرت‌گرایی فرهنگی در عرصه جهانی، در واقع، دارای دو خصالت وحدت و تنوع است که تنها در نگرشی چند بعدی قابل دیدن است. چنین نگرشی این امکان را فراهم می‌آورد تا ضمن پذیرش گوناگونی و پیش‌انگاره‌های ملازم آن، یک سامان قابل دوام برای جهان ترسیم کنیم. کثرت‌گرایی فرهنگی، در حقیقت، جلوه‌ای دیگر از موضوع هویت فرهنگی به شمار می‌آید و امروزه این واقعیت که فرهنگ بر اثر مشارکت گسترده گروه‌های مختلف هویتی و سهم‌گیری این گروه‌ها در زندگی عمومی غنی‌تر

- 
1. Legislative Identity.
  2. Opposition Identity.
  3. Objective Identity.
  4. Social Subject.

می‌شود، محافظان روشنفکری و سیاستگذاری را به سوی خود جلب کرده است (پهلوان، ۱۳۸۰، ص ۱۳۱).

روندی از نوسازی که ذاتی جریان کنونی جهانی شدن است، نمی‌تواند تنوع فرهنگی و تمدنی موجود را از بین ببرد و در واقع کوچک شدن دنیا، باعث آگاهی مشترک و تعاملی بی‌سابقه بین مردمان فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون شده است؛ اما این امر نمی‌تواند به خودی خود، وحدتی در چشم‌اندازها ایجاد کند و چنین نیز نکرده است. «آگاهی مشترک در عرصه دنیا به معیاربندی فرهنگ‌ها نینجامیده بلکه تا حدودی در جهت مخالف آن حرکت کرده است: آگاهی از متفاوت بودن» (هرتز و گ، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸). امروزه اگر کشورها به محترم شمردن برخی ارزش‌های محوری مشترک ترغیب می‌شوند، این به معنای پیروی از راه‌های توسعه اقتصادی، موسیقی یا قواعد رفتاری همانند نیست. بلکه بحث بر سر ارزش‌های محوری، چون محترم شمردن شأن انسانی است.

جهان‌گرایی، به مفهوم جهانی شدن، دغدغه‌ای فکری است که از دوران روشنگری، تعداد زیادی از مردم را در قلمروهای فرهنگی و فکری به سمت خود جذب کرده است؛ اما جهان‌گرایی معاصر، نمونه‌های قدیمی وحدت جهان را براساس گسترش یک ناحیه مرکزی رد می‌کند و تنوع فرهنگی و برابری فضایی را به مثابه خصوصیات پیشنهادی جهانی محترم می‌شمارد (پتمن، ۱۳۸۰، ص ۱۱۴).

جهانی شدن نه آرمان شهر است نه فاجعه. دوران جدیدی است با ویژگی‌ها و چالش‌های خاص خود که پاسخ بشریت را می‌طلبد. جهانی شدن ممکن است به برخی از فرصت‌های دیرین پایان بخشد، اما در مقابل، فرصت‌های دیگری را به وجود می‌آورد و همزمان ممکن است مخاطراتی را نیز فراهم سازد. جهانی شدن موجب شیوع این حقیقت می‌شود که جهان، گوناگون و متنوع است. روند جهانی شدن به سمت ایجاد جهانی همگن پیش نمی‌رود؛ بلکه روی به سوی یک جهان ناهمگن دارد؛ اما همان گونه که جهانی شدن به معنای سلطه غرب و مسلط شدن یک الگو و معیار جهانی نیست، همچنین به معنای تکثر بی‌نهایت هم نیست. دنیای جهانی شده، کثرت اشکال گوناگون را تحمل و تشویق می‌کند.

در سطح بین‌الملل مراکز چندگانه قدرت و نیز تنوع بازیگران در صحنه جهانی دیده می‌شود. تولید غیرمتمرکز، راه را برای تولیدکنندگان چندگانه باز کرده است. در عرصه فرهنگ، طرح مدرنیته و روایت‌های غربی مورد چالش قرار گرفته و هنجارهای فرهنگ غیرغربی صدای رساتری پیدا کرده‌اند (رجایی، ۱۳۷۹، ص ۱۲). اما این کثرت به معنای نسبیّت محض و نفی مطلق مشابهت‌ها و یکسانی‌ها نیست.

ما اکنون وارد جهانی چند فرهنگی شده‌ایم که درک و تغییر آن تنها از دیدگاهی کثرت‌گرا میسر است؛ دیدگاهی که هویت فرهنگی، شبکه‌سازی جهانی و سیاست‌های چند بعدی را با یکدیگر ترکیب می‌کند. دنیای امروز تکثر را در صورت‌های مختلف، از جمله فرهنگ، ترویج می‌کند. تنوع لازمه جهانی‌شدن و جهان‌گستری است و توسل به تکثر می‌تواند حق حیات را برای همه اقوام و گروه‌های دینی و فرهنگی و دگراندیشان تضمین کند. در واقع، کثرت‌گرایی فرهنگی «ما را به شناسایی و حتی گرامی داشتن دیگران، درست همان‌گونه که هستند، بدون سقوط به نژادپرستی» دعوت می‌کند (رجایی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳). برخلاف دوران مدرنیته که کلید واژه تسامح و تساهل به معنای پذیرفتن تفاوت میان ما و دیگران بود، دوران جدید فرض را بر اعتبار همه دعاوی درباره حقیقت می‌گذارد، بدون این که در چاله نسبی‌گرایی محض گرفتار آید.

کثرت‌گرایی فرهنگی هم بیانگر تنوع است و هم وحدت. تنوع، تجلی دلبستگی‌های محلی و هویت‌های خاص را مجاز می‌شمارد و در عین حال مستلزم وحدت است؛ زیرا ترویج مفهوم جهان‌بودگی<sup>۱</sup> (جهان به مثابه یک کل) است. شرط ادامه حیات هر هویت و فرهنگی تأیید وجود تفاوت‌هاست و جهانی‌شدن مؤید این گوناگونی و تنوع است، به طوری که گوناگونی در زمینه‌های مختلف، وجه اساسی جهانی‌شدن است. نظریه جهانی‌شدن مبتنی بر التزام پیشینی به ناهمگنی جهان است. جهانی یکدست و همگن، حتی حضور آزاداندیشانه پیروان و شهروندان خود را نمی‌پسندد و تحمل نمی‌کند. از این رو

---

1. Globalism.

ترویج اندیشه‌های تکثرطلبانه در نظام‌های آموزشی و ایجاد فضایی تکثرخواه در میان شهروندان تمدن‌های گوناگون تنها چاره ممکن است.

در فرهنگ نوظهور جهانی، از طرفی، شاهد پذیرش گستره اصول اساسی حقوق انسانی هستیم که این اصول رفته رفته به صورت معیارهای جهانی درمی‌آیند؛ معیارهایی حساس و شکننده که اغلب در خطابه‌ها مورد تکریم و تعظیم قرار می‌گیرند و در عمل قربانی خشونت می‌شوند. با این وصف، همین معیارها به حدی از روشنی و وضوح رسیده‌اند که مردم سراسر جهان می‌توانند به درک آن‌ها نایل آیند و خواستار اجرای آن‌ها در مورد خودشان باشند و در همان حال بپذیرند که دیگران نیز همین توقع را از آن‌ها داشته باشند. در واقع نوعی آگاهی سیاره‌ای و جهانی در بین کلیه مردمان گیتی شکل گرفته است و از طرف دیگر، شاهد پذیرش تنوع و گونه‌گونی فرهنگی هستیم که عرصه جهانی را مبدل به رستاخیزی از فرهنگ‌های محلی و بومی گردانیده است.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی در عصر جهانی، متضمن روندی دوسویه است که هم به وحدت و عام‌گرایی میل دارد و هم به کثرت و خاص‌گرایی. این فضای جدید باعث شده تا نغمه فرهنگی جهان کنونی چند صدایی باشد و با واقعیت دیالکتیکی فرهنگ در تاریخ سازگار افتد و فرهنگ‌ها از پدیده‌های متصلب و تغییرناپذیر به پدیده‌هایی در حال تغییر، به واسطه تأثیرات متقابل، تعریف شوند.

واقعیت کثرت‌گرایی فرهنگی جهانی کنونی، نشانگر عدم مطلوبیت و امکان‌ناپذیری یکسان‌گردانی سیاسی و مدیریت شبیه‌سازی است. به نظر برخی از صاحب‌نظران، امروزه حتی آرمان یک ملت - یک فرهنگ به شکست انجامیده است و پذیرش تنوع و گوناگونی گزیرناپذیرتر از آن است که در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها عملی دولت‌ها مغفول واقع شود. در اثر فراگیر شدن گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی، ظرفیت انسجام دهنده ملیت به منزله یک شیوه زندگی و همراه آن، شالوده‌های کم و بیش همگن وحدت مدنی رو به



نقصان رفته است؛ اما در مقابل به تنوع فرهنگی که روزی عاملی برای تفرقه و جدایی در جوامع و کشورها بود، چون سرمایه ملی نگریسته می‌شود. زندگی در کنار دیگران - نه علیه دیگران - آموزه اصلی فضای فرهنگی جهان کنونی است. تنوع زیستی انسانی را باید منبعی برای غنی شدن پیوسته دانست و به همین دلیل نیز از آن دفاع کرد. تکثر زبان‌ها، اقوام، فرهنگ‌ها، دانش و حتی سرمایه ژنتیک انسانی میراثی است که باید در حفظ آن کوشید. تنوع قومی، پایه پویایی قومی است و این امر ضمانتی است تا آفرینندگی پیوسته فرهنگی ادامه یابد. امروزه فرهنگ‌های اقلیت، خواهان شناسایی بیش‌تر و عام‌تری در مورد هویت‌های خاص خویش و نیز آزادی‌هایی بیش‌تر و فرصت‌های بهتر برای حفظ و توسعه اندوخته فرهنگی متمایز ویژه خود هستند. در پاسخ به چنین تقاضاهایی، سازوکارهای مدرنی در بسیاری از کشورها برای سازگاری با «تفاوت» ایجاد شده است.

واقعیت فضای فرهنگی کنونی جهان که در مرکز اندیشه کثرت‌گرایی آن، امتناع از پذیرش «استبداد» همه کسانی قرار دارد که استانداردهای «درست زیستن» افراد را در زندگی تعیین می‌کنند، الگوهای استبدادی و تمامیت‌خواه رژیم‌های سیاسی ایدئولوژیک و مطلقه را بر نمی‌تابد. نغمه چند صدایی فرهنگی جهان کنونی، حکایت از آن دارد که زمان برچیدن بساط بناهای شکوهمند یگانه‌انگارانه فرا رسیده است؛ چرا که چنین نظام‌هایی با ادعای در دست داشتن تعاریف «حقیقت مطلق» به سادگی به استبداد می‌انجامند.

از یک سو مانع بی‌عدالتی، تبعیض و نابرابری می‌شود و از سوی دیگر، از شبیه‌سازی، همسان‌گردانی، یک‌رنگی و تک‌صدایی نیز فاصله می‌گیرد و ضمن به رسمیت شناختن تنوع و تکثر و احترام به حق حیات، حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی، با تزاحم، تشتت، پراکندگی و چندپایگی نیز ملازمتی ندارد. از منظر سیاسی نیز پیامد شناسایی تکثر و گوناگونی، جایگزینی ثبات، همزیستی مسالمت‌آمیز، مفاهمه، اعتماد متقابل، مشروعیت، امنیت، مشارکت و رقابت، به جای بی‌ثباتی، خشونت، منازعه و ناامنی خواهد بود.

## منابع و مآخذ

## کتاب‌ها

۱. آکسفورد، باری و دیگران؛ نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۸.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹.
۳. بزرگی، وحید؛ دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۴. پهلوان، چنگیز؛ فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، تهران: نشر پیام امروز، ۱۳۸۰.
۵. تافلر، الوین و دیگران؛ به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران: نشر سیمرخ، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
۶. تاملینسون، جان؛ جهانی‌شدن و فرهنگ، ترجمه محسن حکیمی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱.
۷. رابرتسون، رولند؛ جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۰.
۸. رجایی، فرهنگ؛ پدیده جهانی‌شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۰.
۹. شایگان، داریوش؛ افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر فرزانه، ۱۳۸۰.
۱۰. کاظمی، علی‌اصغر؛ جهانی‌شدن؛ فرهنگ و سیاست، تهران: انتشارات قومس، ۱۳۸۰.
۱۱. کاستلز، مانوئل؛ عصر اطلاعات، (سه جلد)، ترجمه علیقلیان، خاکباز و چاووشیان، تهران: انتشارات طرح‌نو، ۱۳۸۰.
۱۲. گری، جان؛ فلسفه سیاسی آیزایا برلین، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات طرح‌نو، ۱۳۷۹.
۱۳. گیدنز، آنتونی؛ تجدد و تخصص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
۱۴. لیوچی، آثور و دیگران؛ جهان در آستان قرن بیست و یکم، ترجمه علی‌اسدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۵. مک‌لنن، گرگور؛ کثرت‌گرایی، ترجمه نسرين طباطبایی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
۱۶. نش، کیت؛ جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کور، ۱۳۸۰.
۱۷. هانتینگتون، ساموئل؛ تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی، ترجمه مینو احمد سرتیپ، تهران: نشر کتابسرا، ۱۳۸۰.

۱۸. هرتز وگ، رومان؛ آشتی تمدن‌ها؛ راهبردی برای صلح جهانی در قرن بیست و یکم، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۸۰.
۱۹. واترز، مالکوم؛ جهانی‌شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
۲۰. ویستر، فرانک؛ نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران: انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸۰.
۲۱. وینست، اندرو؛ نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

22. Albrow, Martin; *The Global Age*, Cambridge, Polity Press, 1996.

23. Baghrmian, Martin and Attracta, Ingram; *Pluralism; The Philosophy and Politics: of Diversity*. London and New York, Routledge, 2000.

24. Fukuyama, Fransis; *The End of History and Last Man*. New York, The Free Press, 1992.

## مقالات

۱. پتمن، رالف؛ «جهان‌گرایی و منطقه‌گرایی»، ترجمه حمید تقوی‌پور، نامه فرهنگ، سال یازدهم، شماره ۴۰، ۱۳۸۰.
۲. جابر‌العلوانی، طه؛ «تکثر‌گرایی؛ از اصول تا بازنگری»، فصلنامه راهبرد، ترجمه مسعود زنجانی، شماره ۲۱، ۱۳۸۰.
۳. رجایی، فرهنگ؛ «نظریه روابط بین‌الملل در دنیای جهانی شده»، ترجمه پیروز ایزدی، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، ۱۳۷۹.
۴. عبدالحمید علی، عادل؛ «جهانی‌شدن و آثار آن بر کشورهای جهان سوم»، ترجمه سیداصغر قریشی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۱۵۶-۱۵۵، ۱۳۷۹.
۵. قریشی، فردین؛ «جهانی‌شدن؛ تحریر و ارزیابی تفاسیر مختلف»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۲، ۱۳۷۹.
۶. کیانی، داوود؛ «فرهنگ جهانی به اسطوره یا واقعیت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰، ۱۳۸۰.
۷. نصری، قدیر؛ «در چستی جهانی‌شدن؛ تأملی نظری در سمت و سرشت آهنگ جهانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۱۳، ۱۳۸۰.